

نامه‌ای به رودن

ورپسوده، اول اوت ۱۹۰۲

نزدیک برمن

استاد،

افسوس، کاش می‌توانستم آنچه را که بهنگام خواندن کتاب لئون مایارا Léon Maillard، و پیش از آن درحین تماشای تصاویری که در آن بود، اندیشیدیم و بر زبان آوردیم برایتان بازگو کنم! چه امیدواری‌ها و دلداریهائی از آن بدست آوردیم. اما اکنون، شرمسار از يك احساس ناراحتی و انتظاری تازه و مقدس، می‌خواهیم زندگی پرکار و کوششی را آغاز کنیم که بر اثر مشغله و ابهام زمان متوجه هدفی ناشناخته بوده‌است.

صحبت بر سر خانم کلارا وستهوف‌آست و من.

من از هازلدورف بشما نوشتم که برای تهیه مقدمات کتابی درباره آثار شما در ماه سپتامبر در پاریس خواهم بود. اما بشما نگفتم که برای شخص من و کار من، (که کار يك مؤلف یا ادیب است)، نزدیک بودن شما واقعه بزرگی بشمار میرود. هنر شما چنان است، (و من از مدت‌پیش به این مطلب پی برده‌ام)، که به نقاشان و شاعران و بیکر تراشان قدرت می‌بخشد. این نیز به همه هنرمندانی که رهسپار طریق رنج و مصائب‌اند و جز نیل به پرتوتابناک خلود که برترین هدف و غایت زندگی خلاق و ثمربخش است چیزی نمی‌طلبند غنا می‌بخشد. من در آغاز جوانی به نوشتن پرداخته‌ام و اینک هشت یا نه کتاب از من به نظم و نثر موجود است، و حتی چند درام نوشته‌ام که در برلن بنمایش گذاشته شد و تنها مورد ریشخند مردمی واقع شد که از هر فرصتی برای تحقیر کسی که گوشه عزلت گرفته استفاده می‌کنند.

اندوه من از آنست که هیچکدام از این آثار ترجمه نشده‌است و من نمیتوانم از شما استدعا کنم که نظری بدانها بیندازید. اما اگر

۱- اشاره به کتاب زیر است که لئون مایارا درباره رودن نوشته است:

Statuaire. Etudes sur quelques artistes originaux, Paris 1899.

۲- همسر ریلکه؛ و این خانم خود بیکر تراش بوده‌است.

بحضورتان برسم یکی دو تا از این کتابهارا بزبان اصلی بهمراه خواهم آورد ، زیرا خودرا نیازمند آن می بینم که ، همچنانکه مردم قلبی از نقره را بر آستان شهیدی که صاحب معجزات و کراماتست میگذرانند ، من هم پاره ای از اعترافات خودرا درمیان اثاثیه شما ، در تملک شما و نزدیک شما بدانم . استاد ، از آن لحظه که فهمیده ام شما وجود دارید سراسر زندگیم دگرگون گشته است . زیرا در جوانی ، از آنکه بنظرم میرسید که نسل مردم بزرگ از مدتها پیش منقرض شده و دراین جهان غریب و نا مانوس دیگر مادری ، استادی ، قهرمانی یافته نمی شود ، اندوه و حسرتم پایان نداشت .

خوب و بدقت بیاد می آورم که روزی ، پنج شش سال پیش ، پس از آنکه کتابی فراموش نشدنی از یک ادیب بزرگ دانمارکی - ینس پتر یاکوبسن Jens Peter Jakobsen - خواندم ، خواستم در طلب این مرد براه افتم و از هیچ کاری فروگذار نکنم تا بلکه شایسته آن بنظرآیم که شاگرد او ، حقیرترین شاگرد او ، شوم و پیام قلب او را به کسانی که هنوز او را نشناخته اند برسانم . اما روز بعد شنیدم که او در عنقوان جوانی و در عین تنهایی در دهکده کوچک محزونی بدست آب و هوای ناسازگار و بیرحم وطن تیره دل خود از پای درآمده است . تنهایی من - تنهایی کودکی که در یک دشت بی پایان که درخت و پرنده ای در آن دیده نمیشود بار آمده است - در نظرم باز عمیق تر و نومیدکننده تر جلوه کرد . و این سرنوشت شوم جوانانی است که می پندارند بدون شاعر بودن ، بدون نقاش یا حجار بودن ، نمی توانند زندگی کنند و در غرقاب حیرت و بیچارگی دست و پا زده تدبیر درست و چاره صحیح را نمی یابند ، زیرا ، اگر در طلب استادی مقتدر برآیند ، بدان معنی نیست که بدنبال سخنی یا خبری براه افتاده باشند . آنها خواهان یک سرمشق هستند ، خواهان دلی گرم و دستهایی هستند که از عهده ساختن و پرداختن اثری عظیم برآید . آری ، در پی اینها هستند .

حال ، خود میتوانید قیاس کنید که من از آمدن به پاریس در اول سپتامبر تا چه حد خوشبخت هستم . و نیز باید بگویم و براین گفته ها بیفزایم که زن من که حجار است احساسی مشابه من دارد و تنها آرزویش این است که در پاریس ، یعنی در جوار شما ای استاد عزیز ، کار کند . و بدین نحو به سؤالی میرسیم که نامه من ظاهراً میباید بدان پایان یابد :
زنم خیال دارد که در پائیز امسال به پاریس بیاید و چندین سال

در آنجا بماند. اما، پیش از کسب موافقت شما جرات برداشتن این قدم را که برای آن ناگزیر از فداکاری بسیارست (ندارد! چند کلمه‌ای که شما درباره کارهای او بمن نوشته‌اید، چند کلمه‌ای که تشویق و تحریضی جدی بشمار می‌آید، او را امیدوار می‌کند که در پاریس با کوشش و پشتکار بسیار شاید بتواند به جایی برسد که روزی برای شما شاگرد شایسته‌ای بشود، و او خود با تمام قوا در آرزوی همین است.

استاد، آیا تصور می‌فرمائید که او توانائی رسیدن به این هدف عالی را داشته باشد؟

ما چاره‌ای جز این ندیدیم که از شما استدعا کنیم حتی بایک کلمه به این پرسش جواب بگوئید. زیرا برای خانم وستهوف دشوار است که آنقدر منتظر بماند که من در سپتامبر جواب شما را، جوابی را که آینده او درگرو آن است، به او ابلاغ کنم. او باید هر چه زودتر نقشه‌ای برای خود طرح کند و کارهای خود را با آن تطبیق دهد. ببخشید که این نامه خیلی بطول انجامید. از آن گذشته، من تقریباً هیچوقت بزبان فرانسه چیز نمی‌نویسم، و فقط با کلمات ساده و پیش پا افتاده میتوانم ادای مقصود کنم. اما با اینهمه مرا عفو خواهید فرمود؛ زیرا ضرورت و احتیاجی عمیق مرا بر آن داشت که همه چیز را با شما در میان بگذارم.

استاد، لطفاً مراتب تحسین ما را، تحسینی که همچون سعادت بزرگ یا همچون معجزه‌ای که خود شاهد آن بوده‌ایم ما را بهم می‌پیوندد، بپذیرید.

پروفسور گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی اراتمند

راینر ماریا ریلکه

ترجمه: کیکاوس جهانداری